

## چهره های درخشان دنیای وکالت

### بخش چهارم

#### سر رفیوس آیزاکس

( Sir Rufus Isaacs, K.C. )

از تاریخی که « رفیوس آیزاکس » به ریاست دیوانعالی کشور انگلستان برگزیده شده در حدود پنجاه سال میگذرد . احراز این مقام مهم و شغل شاسخ بنظر خیالی ها بزرگترین موفقیتی است که در قلمرو قانون نصیب کسی میشود «رفیوس آیزاکس» فقط ۶-۲ سال بعد از پیوستن به جرگه وکلاء دادگستری موفق به تحصیل این پست بزرگ قضائی گردید . برای احیاء خاطرات وابسته باوانگیزه های خاصی در نهاد من وجود دارد . در آن روزها من بعنوان وکیل تازه کار و کم تجربه ای از شهر بیرمنگهام<sup>(۱)</sup> به لندن آمده بودم تا در یک دادرسی جنائی که در دادگاه دیوانعالی کشور مطرح شده بود شرکت جویم . هیئت قضات دیوانعالی کشور معمولا از سه نفر دادرسی تشکیل میشود که ریاست آنرا رئیس دیوانعالی بعهده دارد . مقر این دادگاه عمارت بسیار بزرگ و مجللی است که در ناحیه «ستراند»<sup>(۲)</sup> واقع شده است وقضات عضو دادگاه مزبور باتمام فروشکره خود ملبس به لباسهای زری دوز سرخ رنگ دارای حاشیه دوزیهای مخصوص ازخز زیبا برمسند قضاوت جلوس مینمایند . من برای نخستین بار بود که در این دادگاه حاضر میشدم وپر واضح است که جوان غریبی چون من که از بیرمنگهام آمده بود و با کسی سابقه دوستی و آشنائی نداشت خود را بطور سرگبار تنها و بی کس احساس میکرد . شکره وجلال دادگاه حشمت وعظمت محیط آنجا مرا سخت مضطرب ساخته بود . در این گیرو دار اضطراب آمیخته با احترام آخرین فکری که به مخیله من خطور کرده مانا آرزو واشتیاق شدیدی بود که در نهاد من پدیدار گشت و قلب سرا بامید یافتن فرصت اینکه روز و روزگاری منم در جایگاه این مردان که چون خدایانی تکیه بر عرش

۱ - Birmingham

۲ - Strand

اعلا داده‌اند بپنیم سخت بطپش انداخت. ولی در حقیقت آنچه که بیش از هر چیز قوه تخیل جوانی مرا بیکباره تحریک و برآشفته بود همانا دیدار «رفیوس آیزاکس» رئیس جدید دیوانعالی بود. او با ابهت خاص و خویشتمنداری محض با چهره جذاب و گیرای خود بر روی صندلی مخصوص خود نشسته بود. وقتی بسخن گفتن آغاز نمود دانستم که صدائی طنین دار و فراموش نشدنی دارد. هنگامیکه دفاع من تمام شد و او رای خود را صادر و ابلاغ کرد در حالیکه تبسم سلیحی بر گوشه لبانش نقش بسته بود سرخود را کمی بطرف جلو خم کرد و بطور خصوصی و خودمانی کلمات تحسین آمیز چندی بمنظور تشویق خطاب بمن ادا کرد. سخنان آکنده از لطف و محبت او بیش از پیش مرا دستپاچه کرد ولی در عوض در آن روز من بخوبی دریافتم که رفتار متین و محبت آمیز در جلب محبت دلها چه نقش سحر آمیز بازی میکند و چند کلمه تشویق آمیز که از پشت سبز قضاوت خطاب به وکیل تازه کار ادا میشود در پیمودن راه دور و دراز سالهای آینده چه اثرات شگرفی بجایگذارد و این از حقایقی است که من امید فراوان دارم که اصالت آنرا هرگز فراموش نکرده‌ام.

در طی مدت ۲۶ سالی که رفیوس آیزاکس در عرصه وکالت فعالیت میکرد چهره او در محاکمات بسیاری بدون شک درخشانترین و فراموش نشدنی‌ترین چهره‌ها بود و در دادرسیهای فراوان دیگری او شریک افتخارات دوست‌ناسی و رقیب حرفه‌ای خود «سرادوارد کارسون»<sup>(۱)</sup> بود. مردم هنوز سقوط غم انگیز «وتیکر رایت»<sup>(۲)</sup> را در سال ۱۹۰۴ بخوبی بیاد دارند. تحقیقات او در باره علل غرق کشتی معروف «تیتانیک»<sup>(۳)</sup> که در اولین مسافرت خود در سال ۱۹۱۲ با صخره یخ تصادف کرد و بقعر دریا رفت هنوز از خاطره‌ها محو نشده است. محاکمه معروف و فراموش نشدنی «فردریک سدون»<sup>(۴)</sup> که بعلت قتل ماداموازل «بارو»<sup>(۵)</sup> در سال ۱۹۱۲ تحت پیکرد قانونی قرار گرفته بود هنوز نقل مجالس است در طی این محاکمه «رفیوس آیزاکس» و «مارشال» در مقابل یکدیگر سنگر گرفته بودند و بزرگترین

(۱) Sir Edward Carson

(۲) Whittaker Wright

(۳) Titanic

(۴) Frederick Seddon

(۵) Miss. Barrow

مبارزه فصاحت و بلاغت تاریخ مابین آندو در گرفته بوده مبارزه آندو سرشار و لبریز از علایق و عواطف بشر دوستانه ای بود که نمونه های عالی آن فقط در صحن داد گاهی تظا هر میکنند.

هروقت که در مقام مقایسه «رفیوس آیزاکس» با سایر وکلاء سرشناس برآمده ام باین نتیجه رسیده ام که او را میتوان بعنوان بهترین و شایسته ترین نمونه ومدل برخوردار و بهره برداری و کیل از شهرت و اشتها مکتسبه در داد گاه دانست. منظور من فقط اشاره به ثروت سرشار «رفیوس آیزاکس» که از راه وکالت نصیبش شد نمیباشد هر چند این شک برای من حاصل است که در آمد هیچکدام از وکلاء پبایه اندوخته او برسد. ولی پادشاهییکه موفقیت او در دنیای وکالت برای او بارمغان آورد خیلی ارزنده تر از اندوخته مادی بود. لدی آکسفورد» (۱) یکبار گفته است که «رفیوس آیزاکس» جاه طلب ترین مردی است که من در عمر خود دیده ام. ولی ظواهر امر چنان نشان میداد که شهرت جاه طلبی در وجود او کمتر از هر مرد دیگری بود. لردسایمون (۲) که «رفیوس آیزاکس» را از نزدیک میشناخت و با او صمیمیت داشت نقل کرده است که وقتی در سال ۱۹۱۲ «لرد هالدن»<sup>۳</sup> برای احراز پست مهم مستشاری عالی دعوت شد «رفیوس آیزاکس» سخت رنجیده خاطر شده بود و با وجودیکه خود او در همان سال سمت وزیر داد گستری را داشت و فقط پنجاه یکسال از سنش میگذشت باز عقیده داشت که در حین انتخاب «لرد هالدن» او را کنار گذاشته اند. اگر او را بجای لرد هالدن برگزیده بودند در واقع جلوی پیروزیهای بعدی او را سد میکردند زیرا دیگر جایی باقی نمیماند که او برای دسترسی بان بفعالیت اجتماعی خود ادامه دهد. در آن روزها کسی کمترین خبری از آینده ای که در پیش بود نداشت و از وقایع سهمناک جنگ اول جهانی هیچگونه تجسمی در ضمیر خود نمی یافت. اگر او بجای «لرد هالدن» برگزیده میشد سرحد جاه طلبی اش هم در همان جا پایان میرسید. هنگامیکه در سال ۱۸۸۷ «رفیوس آیزاکس» بجرگه وکلاء داد گستری پیوست هیچگونه اشتیاق شدیدی برای کسب شهرت در دنیای قانون ویا در زندگی اجتماعی در او دیده نمیشد. حرفه وکالت در حقیقت

(۱) Lady Oxford

(۲) Lord Simon

(۳) Lord Halden

شغل ثانوی او بود و علت اساسی سوق او بسوی وکالت شکست و ناکامی او در اولین شغل خود بود. او ابتدا بکار دلالتی بورس پرداخته بود ولی چون در آنجا با شکست روبرو شده بود و از عهده انجام تعهدات خود بر نیامده بود لاجرم مجبور شده بود که از شغل دلالتی بورس دست بکشد و بکار دیگری پردازد. در آن روزهای تلخ نا مرادی اندیشه ای که او را بیش از هر چیز دیگر بخود مشغول داشته بود همانا فکر مهاجرت به آمریکا و پایه گذاری زندگی نوین در آنجا بود هر چند خود او هم هیچگونه د ورنمای روشن از کم و کیف این زندگی نوین در ذهن خود آماده نداشت. او شغل وکالت را برای خود برگزید زیرا روزی مادرش به پیش او آمد و باو نصیحت کرد که رشته الفت دوستان و خویشان را بهتر است نگسلد و بدیاری غربت نرود و اگر در صدد اشتغال بکاری سیباشد، میتواند وکیل شود و پدر و مادرش حاضرند در این راه او را کمک و یاری نمایند تا اینکه کارش رونقی بگیرد. او باند رز مادرش گوش فرا داشت و پدرش و مادرش هم در مقابل باو کمک و یاری کردند و او را وارد جرگه و کلاء نمودند. شاید در بدو امر بنظر غریب آید اگر گفته شود که «رفیوس آیزاکس» تحصیل تمام پستهای مهم خود را از قبیل دادستانی کل امور سلطنتی و موسسات عام المنفعه وزارت دادگستری، ریاست دیوان عالی کشور انگلستان، سفارت انگلستان در واشنگتن، نایب السلطنه هندوستان و بالاخره وزارت امور خارجه انگلستان مرهون شهرت و افتخاری بود که در دنیای وکالت دادگستری بدست آورده بود. او در پارلمان موفق بکسب شهرت برجسته نگردید. جان سایمن (۱) گفته است که او هیچوقت موفق بجلب توجه اعضاء مجلس عوام نشد. او ناطق و خطیب زبردستی چون «لوید جرج» و «ای. ای. اسمیت» نبود. معذالک او در سال ۱۹۱۰ بسمت دادستانی کل امور سلطنتی و موسسات عالم المنفعه برگزیده شد زیرا موقعیت کم نظیری که او در بین و کلاء دادگستری برای خود تامین کرده بود چنین انتخابی را ایجاب میکرد و این نخستین انتصاب سبب گردید که انتصابات بعدی نیز خود او را دنبال کنند. چهره او در ذهن عوام الناس جنبه افسانه ای بخود گرفته است و داستانهای بیشمار افسانه مانند در باره او در افواه شایع شده است.

بموجب یکی از همین افسانه ها که ساخته و پرداخته فکر خیال پرداز مردمان

است «رفیوس آیزاکس» درس نوجوانی از مدرسه فرار میکند و بعنوان شاگرد جاشو در یک کشتی کوچک که بسوی هندوستان میرفت اجازه ورود بکشتی را بدست میآورد و با همان کشتی به هندوستان می‌رود. چهل و چهار سال بعدا و با سمت نایب السلطنه هندوستان با جلال و شکوه کامل و تشریفات خیره کننده برای بار دوم پایتخت هندوستان مینهد. در این داستان حقیقتی وجود ندارد ولی حقیقت اینست که مردم درباره او چنین قضاوت میکنند که او موفق شد خود را از شاگرد جاشوی فقیر و بیکه و تنها به پست نایب السلطنه هندوستان برساند.

«رفیوس آیزاکس» در سال ۱۸۶۰ در لندن در یک خانواده نسبتاً مرفه الحال دیده بجهان گشود. پدر و مادرش او را ابتدا بیک مدرسه مقدماتی یهودی فرستادند سپس برای تحصیل روانه مدارس دیگری در بروکسل و لندن و هانور کردند. بعزت مواجه شدن باشکست و مشکلات در بورس لندن او در سن بیست و هفت سالگی در سنک و کلاء درآمد غالباً گفته میشود که در سنین پیشرفته جوانی بکار وکالت پرداختن لطفی ندارد زیرا سائیرین که چندین سال زودتر شروع بوکالت کرده اند عرصه را برمتاخرین تنگ میکنند در حالیکه بعقیده من چنین اندیشه ای خالی از نادرستی نیست عقیده من درست برعکس گمان اینگونه اشخاص است. و کلائی نظیر «رفیوس آیزاکس» و «دوگلاس هاگ» که به ترتیب در سنین ۲۷ و ۳۰ سالگی آغاز بوکالت کردند بخوبی نشان دادند که در این سن و سال با داشتن تجربه کمی از زندگی و با دقت و ممارست در کار چه نتایج درخشانی میتوان بدست آورد. هر چند «رفیوس آیزاکس» تحصیلات مرتب دبیرستانی و دانشگاهی نداشت ولی در عوض از مسائل تجاری کمی سررشته داشت و بکمک همین دانشی که از امور تجاری و ارقام داشت در مدت کمی توانست راه خود را بسوی جلو و بطرف موفقیت و اشتها باز کند. و کلاء بسیاری قسمت اعظم عمر خود را بفعالیت در داد گاهای ولایات و بدایت اختصاص میدهند و باتانی رو بجلو میروند. ولی «رفیوس آیزاکس» خیلی بندرت از لندن خارج شد و بعد از پنجسال اشتغال بکار وکالت فعالیت او غالباً منحصر به تعقیب دعاوی در داد گاه عالی بود. او در سال ۱۸۹۸ بوکالت دربار برگزیده شد در همانسال بود که «مارشال هال» خلعت ابریشمین از ملکه دریافت کرد. برخلاف وکلاء تازه کار که دریافت خلعت ابریشمین ممکنست باعث نگو نبختی آنان گردد زیرا آنها

از لحاظ قوای فکری و قابلیت مغزی قادر به پیروزی در مبارزه و رقابت با حریفان نمیباشند» رفیوس آیزاکس» دارای همه گونه لیاقت و شایستگی بود تا در صف مقدم همگان قرار بگیرد و او خود بزودی این شایستگی ذاتی را بمنصبه ظهور رسانید . در طی شش سال که در تعاقب دریافت جامه ابریشمین از دست ملکه سپری گشت «رفیوس آیزاکس» در محاکمات بسیاری شرکت جست و نتیجه این داد رسیهای این شد که نام او بر سر زبانها افتاد . پاره ای از این محاکمات امروز از ذهن همگان بدررفته است ولی پاره ای از محاکمات نیز سبب اصلاح قوانین گردید و اجرای آنها را بصورت کنونی تامین کرد بزرگی و عظمت «رفیوس آیزاکس» از مهارت بی نظیر او در دفاع از دعوی بخوبی خودنمایی میکرد . من پیش از اینهم یکبار در باره اشکال احیاء مهارت و کیل را از راه یادآوری محاکمات گذشته خاطر نشان ساخته ام . ولی در مورد «رفیوس آیزاکس» سه فقره محاکمات تاریخی وجود دارد که هرگز از عظمت و ابهت آنها چیزی کاسته نمیشود و گذشت زمان هیچگونه خللی در ارکان احیاء خیالی آنها پدید نمیآورد . اولین محاکمه از سه فقره محاکمات مورد بحث مربوط است به دادرسی و بتکرارایت که در سال ۱۹۰۴ صورت گرفت .

فقط شش سال از تاریخ دریافت جامه ابریشمین از دست ملکه انگلستان میگذشت که از «آیزاکس» دعوت بعمل آمده که در دعوی مطروحه علیه این مرد پولدار و بازیگر اقتصادی که از تمام جهات سرد بسیار جالبی بود و توانسته بود در میخيله مردم نفوذ عجیبی برای خود تامین کند شرکت نماید . او زندگی خود را از صفر شروع کرده بود ولی از راه سفته بازی در امریکا توانسته بود ثروت هنگفتی بچنگ آورد بطوریکه در سن سی سالگی یکی از سردان ثروتمند جهان بشمار میآمد . او از امریکا بانگلستان مراجعت کرد و فعالیت دامنه داری را در تمام زمینه های اقتصادی آغاز نمود . افراد اجتماع مفتون و شیفته او شده بودند . مردم برای خرید سهامی که او منتشر میکرد از کول همدیگر بالا میرفتند . او برای جلب توجه بیش از پیش مردم از سود حاصل از فعالیتهای اقتصادی خود ارقام ساختگی سرسام آوری منتشر میکرد .



در نظر مردم عادی او بصورت « میداس »<sup>۱</sup> معاصر جلوه گر شده بود و مثل او قادر بود که بهر چه دست میزند آنرا فی الفور تبدیل بطلا نماید . او تمام ظواهر یک مرد ثروتمند را جور کرده بود . در مجله « پارک لن »<sup>۲</sup> کاخ عظیم و باحشمتی داشت . همچنین در ناحیه « گدالمینگ »<sup>۳</sup> کاخ باشکوه دیگری فراهم کرده بود و هر دو کاخ نباشته از لوازم و اثاثیه گرانقیمت بود . هر کاخی دریاچه وسیع و جنگل بزرگی داشت و لشکری از خدمتکاران در این کاخها مدام در فعالیت بودند تا بر فر و شکوه ساختمانهای مجلل پیش از پیش بیافزایند و تزییبات آنها را بصورت افسانه ای در آرند . ولی در سال ۱۹۰۰ واقعه غیر قابل اجتناب بوقوع پیوست در این سال او از عهده انجام تعهدات خود بر نیامد و علیرغم تمام تلاشها و کوششهایش اسپراتوری عظیمش در یک آن درهم فرو ریخت . با در ماندگی او هزاران نفر درمانده شدند و در میان این درماندگان عده ای از بورس بازان نیز دیده میشوند . مقامات مربوطه ظاهراً هیچگونه تمایلی بدستگیری و تعقیب او از خود نشان نمیدادند . ولی بورس بازان ورشکست شده و خشمیگن دست از سراو برنداشته و موفق بتحصیل حکمی از دادگاه بدایت سبنی بر تجویز تعقیب او بعلت انتشار بیلانهای ساختگی و نادرت شدند . ولی تازه اشکال بزرگ دیگری پیش آمده بود و آن عدم دسترسی باین مرد شیاد بود زیرا او قبل از صدور حکم دادگاه از کشور خارج شده و بدیار دیگر فرار کرده بود . محاکمه او مدت چهار سال بتاخیر افتاد تا مقامات انگلیسی موفق شدند از مجرای اقدامات بین المللی او را بار دیگر بانگلستان بیاورند و بدست عدالت بسپارند محاکمه در سال ۱۹۰۴ صورت گرفت . قاضی محکمه « بیگهام »<sup>۴</sup> بود که در معیت هیئت منصفه میبایستی تصمیم قانونی علیه او اتخاذ نمایند .

« رفیوس آیزاکس » بوکالت بورس بازان در محکمه « ویتکر » دخالت کرد او در تشریح دعوی مطروحه گفت که دعوی حاضر یکی از پیچیده ترین دعاوی جهان

۱ - میداس (Midas) از پادشاهان افسانه ای یونان که از فرط طمع از خدایان

خواست که با او قدرتی دهند که بهر چیز که دست بزند آنرا تبدیل بطلا نماید . درخواستش مورد اجابت واقع شد و او بهر چیز که دست میزد تبدیل بطلا میشد حتی خوراکیهایش .

مترجم

۲ - Park Lane

۳ - Godalming

۴ - Mr. Justice Bigham

بشمار تواند رفت و حقیقت قضیه هم غیر از این نبود. دعوی بقدری پریچ و تاب و مقلق بود که هنگا سبکه از « بیگهام » قاضی محکمه خواست که خلاصه ای از دعوی مطروحه را جهت روشن شدن ذهن اعضای هیئت منصفه بیان نماید و ۲۴ موارد اتهام منعکسه در کیفرخواست را اختصارا تشریح کند او در جواب فقط بگفتن این جمله اکتفا کرد. « همزمان با بیان مختصر کیفرخواست من باید تمام مجلدات آنسیکلوید یا بریتانیکا را هم در اختیار اعضاء هیئت منصفه بگذارم ». محاکمه « و تیکر » در دادگاه « ستراند » صورت گرفت تا امکان استفاده از هیئت منصفه مخصوص بدست آید و خود این موضوع نتایج غم انگیزی بار آورد. در دادگاههای « الدبیلی » چنین مرسوم است که از متهمین زندانی تفتیش بدنی بعمل میاورند در حالیکه در دادگاههای « ستراند » این رسم و قاعده متداول نیست و اجرا نمیشود. « رفیوس آیزاکس » مدت پنج ساعت تمام در تشریح موارد اتهام صحبت کرد و حقایق قضیه را برای اعضاء هیئت منصفه بخوبی روشن نمود. وقتی تحقیقات محکمه در اطراف مدارک استنادی آغاز گردید تسلط خیره کننده « رفیوس » بر تمام محتویات پرونده بخوبی آشکار گردید. او بر تمام جزئیات امر احاطه کامل داشت و در میان تعجب و تحسین همگان محتویات هر سندی را موبو حلاجی میکرد و سرخ موضوعات مختلف و درهم گم را هیچوقت از دست نمیداد. و کالتی را که « رفیوس » بعهد گرفته بود در نوع خود از وکالتهای کم نظیری بود که او با چنان تسلط و حاکمیت خاص خود با قاطعیت هر چه تمامتر انجام میداد. او با مهارت شگفت انگیزی ارقام و صورت حسابها و بیلانها که چنان پیچیده و معلق برشته تحریر در آورده شده بود تا کسی از آن سردرنیاورد باروش بینی کامل موشکافی میکرد و بصورت ساده که قابل درک هر مرد عادی بود بیان میداشت دعوی مطروحه از دعاوی نبود که با ایراد نطقهای سلیس و بلیغ بتوان کاری از پیش برد. در این دعوی اصل عمده توانائی تشریح موضوع بود که میبایستی با بیانی ساده و عامه پسند صورت بگیرد. پس از اینکه محاکمه در حدود یک هفته در جریان بود، قاضی محکمه « و تیکر رایت » متهم اصلی پرونده را بجایگاه شهود احضار کرد. « ویتکر رایت » نیز بنوبه خود بزودی ثابت کرد که خود او نیز استادی طرار و ماهر است و بتمام جزئیات محتویات پرونده قطور متشکله علیه خود تسلط و احاطه کامل دارد. تمام اشخاصیکه در صحن دادگاه حضور داشتند مانند افسون



زدگان به دوئلی که بین «وتیگر» و «رفیوس» در گرفته بوده نظاره میکردند و در دل به استادی هر دو آفرین میگفتند. ولی «آیزاکس» با پیکار ماهرانه و خستگی ناپذیر خود تمام سدهای دفاعی «وتیگر» را یندی بعد از دیگری در هم کوبید و هنگامیکه «وتیگر» جایگاه شهود را ترک میکرد مردش دست خورده و بخاک ذلالت افتاده ای پیش نبود و این حقیقت تلخ را خود او بهتر از هر کس دیگر درک میکرد زیرا خود او با قلم خود بر روی دسته کاغذ یادداشتی که روی سبز داشت با اعداد لاتین عدد ۷۱۱ (۷هفت) را نوشته بود این عدد حاکی از حد اکثر مدت زندانی بود که برای اتهام منتسبه بوی در قانون پیش بینی شده بود.

در هر حال قاضی محکمه رای خود را سببی بر هفت سال زندان برای «وتیگر» صادر و ابلاغ کرد. هنگامیکه محافظ بازداشتگاه میخواست او را به بازداشتگاه هدایت نماید او از جایش برخاست و از تمام کسانیکه در حین محاکمه وی با او ابراز کمک و مساعدت کرده بودند اظهار تشکر کرد و در حالیکه وانمود میکرد که سیگارش را آتش میزند ناگهان نقش بر زمین شد و در یک چشم بهم زدن در پیش چشمان بهت زده همه مرد. او با سم سیانور دوپکاس خود کشی کرده بود و گویا کپسول محتوی زهر مزبور را در تمام مدتیکه در جایگاه شهود نشسته بود در زیر زبان خود مخفی کرده بود و بعد از آگاهی از رای صادره آنرا بلیعه و خود را از قید حیات رهانیده بود.

طرز عالی رسیدگی قضیه، پرس آزمائی تحسین آمیز کارگردان معروف اقتصادی تسلط و احاطه استادانه تمام جزئیات محتویات پرونده، وضوح و سادگی تشریح موارد اتهام به هیئت منصفه تمام این هنر نمائیهها دست بدست هم دادند و «رفیوس آیزاکس» را در صدر حرفه خویش قرار دادند. در آن وقت او چهل و سه سال بیشتر نداشت. درست است که هنوز دنیاها را دیگری وجود داشت که میبایستی گشوده و فتح گردد، ولی بزرگترین نبرد با موفقیت کامل در عرض ۱۶ سال بانجام رسیده بود. جاده ای که در پیش پای او گشوده شده بود بدون شک سراسر پوشیده از گل نبود، زیرا قضیه اندوهبار مارکونی هنوز در پیش بود و در سال ۱۹۱۲ داستان او میبایستی مطرح و مورد رسیدگی واقع گردد. «رفیوس آیزاکس» هنوز پیروزیهای پیش بینی نشده فراوان در پیش داشت. بعقیده «لردسایمن» که در

ضمن موافق نظریه های «بالنور» هم بود، اتهام تبانی ارتشاء که در قضیه مارکونی نسبت به «ایزاکس» عنوان شد اساساً از بدو امر کار بیهوده و بی اساس بود و نمیبایستی بحث آن به مجلس عوام کشانده شود. اصل موضوع خیلی تکان دهنده و غیر منتظره بود زیرا همه در شگفتی بودند که شخص روشن بین و حقوقدان زبردستی چون او چگونه عواقب قضیه را پیش بینی نکرد و از ابتدا در صدد رفع ابهام حاصل بر نیامد. موضوع خیلی ساده و روشن بود. شرکت انگلیسی مارکونی برای نصب و ساختمان دستگاههای بی سیم با دولت انگلستان قرار دادهائی منعقد کرده بود و برادر «رفیوس آیزاکس» رئیس هیئت مدیره شرکت نامبرده بود. شرکت آمریکائی دیگری بنام مارکونی وجود داشت که با شرکت همنام انگلیسی خود هیچگونه ارتباطی نداشت. گویا تشویق و راهنمایی برادرش «رفیوس آیزاکس» تعدادی از سهام شرکت آمریکائی مارکونی را خریداری کرده بود. و حتی شایعات مغرضانه در باره خریداری سهام شرکت مارکونی انگلیسی توسط «رفیوس آیزاکس» در افواه جاری شد «ایزاکس» در مجلس عوام انگلستان خریداری چنین سهامی را کلاً تکذیب کرد و از سهام خریداری از شرکت آمریکائی مارکونی سخنی بمیان نیاورد. هنگامیکه بعد از اظهارات مزبور «ایزاکس» نزد «لرد سایمن» حقیقت قضیه را بازگو کرد «سایمن» باو تکلیف کرد که روز بعد در تکمیل اظهارات قبلی خود توضیحات بیشتری بدهد و بگوید که سهام خریداری او مربوط به شرکت آمریکائی مارکونی است نه شرکت انگلیسی مارکونی ولی او زیر بار این تکلیف نرفت و در عوض مستحکم صدقات معنوی جبران ناپذیری گردید.

در سال ۱۹۰۴ هنگامیکه «رفیوس آیزاکس» بعنوان عضو حزب لیبرال بمجلس عوام راه یافت و سمت مخبری و قرائت لوایح باو اعطا شد، پیروزی او تا اندازه ای مرهون موفقیتهائی بود که او در دادگاهها کسب کرده بود و از این راه وجهه ای برای خویش در میان جامعه تأمین نموده بود. مورد او نمونه دیگری بود که چگونه وکالت توام با موفقیت سبب گشایش راههای پیروزیهای اجتماعی میگردد. ولی موفقیت او در انتخابات مجلس مانع موفقیتهای فراوان او در عالم وکالت دادگستری نگردید.

در سال ۱۹۰۵ «رفیوس آیزاکس» در محاکمه مهمی شرکت جست. او بعلل سوجه بعداً برای شرکت در این محاکمه بخود سیباید. در محاکمه مورد بحث او از «سرادوارد روسل»<sup>(۱)</sup> سردبیر روزنامه معروف «لیورپول دیلی پست»<sup>(۲)</sup> که بعدها ملقب به «لرداول لیورپول»<sup>(۳)</sup> گردید و روزنامه اش از ارگانهای متنفذ حزب لیبرال بشمار سیرفت دفاع کرد. با وجود آنکه این محاکمه سالها قبل از اینکه من وارد عالم وکالت کردم صورت گرفته است ولی من جزئیات دادرسی مذکور را بخوبی بیاد دارم زیرا تمام اهالی شهرزاد گاه من با علاقه کامل اخبار مربوط به محاکمه نامبرده را تعقیب میکردند و من هیچانات حاصل از این محاکمه را تا باسروز بطور بسیار زنده بخاطر سپرده ام

«سرادوارد روسل» در روزنامه اش نحوه کار اعضاء کمیته مخصوص صدور پروانه دائر کردن اماکن تفریحی شهر لیورپول را مورد حمله قرار داده و خاطرنشان ساخته بود که آنها بر خلاف تجویز قانون صدور پروانه ها مصوبه سال ۱۹۰۴ بهیچوجه قصد و تمایل ندارند که از تعداد میخانه ها و سایر اماکن عمومی شهر بکاهند و در خاتمه مقاله اش نوشته بود که از دوستان تجار مسکرات غیر از این انتظاری نباید داشت. هشت نفر از اعضاء محافظه کار کمیته مزبور نوشته «سرادوارد روسل» توهینی بخود تلقی کردند و نا بخردانه تصمیم گرفتند که در دادگاه عالی جنائی بر علیه او باتهام توهین واقرا اقامه دعوی کنند. تعقیب از مجرای اعلام جرم صورت گرفت و در نتیجه تحقیقات اولیه در سالن «سن جرج» دادگاه شهرستان لیورپول انجام شد.

خبر شروع محاکمه مزبور در لیورپول و بطور کلی در شهرهای شمالی اثرات تکان دهنده ببار آورد. صرف اندیشه اینکه شخصیت بارز و با نفوذی چون «روسل» باتهام جنائی مورد تعقیب مقامات قضائی قرار گرفته است اذهان عامه مردم را سخت بهیجان آورده بود. همه و همه در همه جا و همه وقت صحبت از این محاکمه میکردند و سیلاب هیجان عمومی بعد اعلای درجه خود رسید. «روسل» اتهامات منتسبه بخود را رد کرد و گفت که یگانه محرک او در نوشتن

۱ - Sir Edward Russell

۲ - Liverpool Daily Post

۳ - First Lord Russell of Liverpool

مقاله مورد نظر همانا حفظ مصالح عمومی بوده است و هیچگونه غرض شخصی نسبت به هیچیک از اعضاء کمیته نداشته است و قصد توهین و یا اخاذی در بین نبوده است. محاکمه سه روز تمام بطول انجامید و نتایج حاصله از دادرسی برای «رفیوس آیزاکس» بسیار درخشان و موفقیت آمیز بود. او از این محاکمه بعنوان فرصت مناسب جهت دفاع از آزادی قلم و بیان استفاده کرده و یکی از سراز مهم محافظه کاران را بدستاو نیز محاکمه پیش آمده سرسختانه در هم کوبید.

او از طریق انجام پرس آزمائی ماهرانه باعضاء هیئت منصفه ثابت کرد که اساس این محاکمه از انگیزه های حزبی سرچشمه گرفته و اعضاء محافظه کار کمیته صدور پروانه ها از طریق اقامه دعوی مطروحه قصد بهره برداری حزبی داشته اند. او همچنین موفق شد که از سرچارلز پتری<sup>(۱)</sup> که یکی از هشت نفر شاکیان قضیه بود اقرار و اعتراف بگیرد که وقتی که او برای نخستین بار مقاله «سر ادوارد روسل» را خوانده بود در آن هیچگونه نشانه ای از توهین و افترا و یا قصد اخاذی و جنبه هتک حرمت ندیده بود. وقتی او دفاع از موکل خود را در حضور عده کثیری تماشاچی شروع کرد یکی از بهترین و سلیسترین نطقهای دوران عمر خود را ایراد کرد. بدون شک انگیزه های درونی او جهت بعهده گرفتن دفاع متهم مزبور همانا دفاع از آزادی بیان بود و او از این فرصت بدست آمده جهت تحقق بخشیدن به هدف و آرمان انسانی خود بهترین وجه استفاده کرد. او نطق دفاعیه خود را با صدائی که طنین تاثر از آن بر میخواست بالحنی آکنده از اطمینان و اعتماد با جملات زیر شروع کرد :-

«من کمترین تردیدی بخود راه نمیدهم از اینکه میگویم که «سر ادوارد روسل» نه تنها مجاز و محق بود ملاحظات خود را در باره اعضاء کمیته صدور پروانه ها که اکثر عضویت حزب حاکم در این شهر را دارند طی مقاله خود آزادانه بنویسد بلکه او مجاز و محق بود که درباره قاضی محکمه حاضر و حتی راجع به تمام قضات که در سراسر کشور اشتغال بکار دارند آنچه را که بخیر و صلاح جامعه تشخیص میدهد برشته تحریر در آورد. «قانون فوکس»<sup>(۲)</sup> این اصل مهم را که

۱ - Sir Charles Petrie

۲ - Fox's Act

سنگ زیربنای عدالت این کشور محسوب میشود در مملکت ما بر قرار ساخته است قضاوت در باره اینکه مقاله و یا نوشته ای جنبه افترا آمیز دارد از حیثه قدرت رسیدگی و صلاحیت قضائی قاضی محکمه خارج است اگر چه قاضی ممکنست برای توجیه نظریه خود دلائل قانع کننده در دست داشته باشد اینگونه اتهامات باید از طرف هیئت منصفه مورد رسیدگی قرار بگیرد. قانون این کشور آزاد چنین است و شما آقایان محترم اعضاء هیئت منصفه باین جایگاه فراخوانده شده اید تا از این قانون حمایت و صیانت کنید .»

«رفیوس آیزاکس» بعد از ادای شهادت «سزادوارد روسل» نطق جالب و فصیح دیگری در محکمه ایراد کرد و آقای «جستیس بری (۱)» حاکم محکمه در باره نطق وی گفته بود که من در سراسر عمر خود نطقی باین شیوایی و گیرائی نشنیده بودم .

در نطق دوم خود «رفیوس آیزاکس» با استفاده از فرصت مناسب و تجربه کم نظیر بدست آمده از اعضاء هیئت منصفه دعوت بعمل آورد تا نظریات «سرچارلز پتری» احد از شاکیان را مورد توجه مخصوص قرار دهند و از آن تبعیت کنند و اعضاء هیئت منصفه همشهریهای لیور پول دعوت او را اجابت کردند . جای شگفتی نیست اگر روزنامه «لیور پول دیلی پست» در روز بعد طی مقاله ای چنین اظهار عقیده کرد .

«وشاید بزرگترین نتیجه ای که بدست آمد این باشد که مطبوعات بعد از این بتوانند در سایه مبارزه قهرمانانه آقای «رفیوس آیزاکس» که شایستگی برابری با «ارسکین (۲)» و «لرد روسل کیلون (۳)» را از هر لحاظ دارد و نظریات و مدافعاتش مورد تائید و قبول قضات محکمه قرار گرفت حقوق حقه خود را بدست آوردند و هموطنان و همگان به ارج و منزلت خدمات مطبوعات در راه انجام اصلاحات آگاهی کامل حاصل نمایند .»

۱ - Justice Bray

۲ - Erskin

۳ - Lord Russell Killowen

در آن روزها بیست و یکسال از عمر من میگذشت و مدافعات درخشان «رفیوس آیزاکس» اثرات عمیقی در روح من بجای گذارد و این اثرات در بین انگیزه های دیگری که سرا بسوی حرفه وکالت سوق داد بدون شک نقش مهمی ایفا کرد.

ولی محاکمه ای که خاطره «رفیوس آیزاکس» را بیش از هر دادرسی دیگر در اذهان زنده و پا بر جا نگاه خواهد داشت همانا محاکمه آقای «فردریک سدون» و زنش میباشد که با اتهام قتل مستأجر منزل خود بنام دوشیزه بارو تحت پیگرد قانونی قرار گرفته بودند. آنها دوشیزه «بارو» را با خوراندن سم آرسنیک کشته بودند این همان محاکمه ای است که «مارشال هال» آنچنان دفاع درخشانی از متهمین بعمل آورد و «رفیوس آیزاکس» هم که در آن وقت با سمت دادستانی کل (وزیر دادگستری) انجام وظیفه مینمود در تعقیب موضوع شرکت یافت و نبرد آندو محاکمه مزبور را چه از لحاظ طرز دفاع طرفین و چه از لحاظ دامنه علاقمندی عمومی بصورت یکی از محاکمات تاریخی انگلستان در آورد. در اینجا احتیاجی نیست که تمام جزئیات قضیه باز گو گردد زیرا تقریباً همه از جریان محاکمه اطلاع کامل دارند. معذک یکی دو نکته مهم هست که جا دارد در باره آنها گفتگو شود.

«سدون» مرد فهمیده و روشنفکری بود ولی در عین حال طبعی بحد اعلا طماع و حریص و خسیس داشت. سرنوشت چنین مقدر داشته بود که او زن سالخورده و سبک مغزی مثل خودش طماع و خسیس را بعنوان مستأجر بخانه خود راه بدهد. این زن صاحب مقداری اموال بود که چندین هزار پوند ارزش داشت. وقتی پیره زن مزبور فوت کرد در حدود یکسال بعد از مرگش کاشف بعمل آمد که تمام اموال او در ید تصرف آقا و بانو «سدون» میباشد او مبلغ ناچیزی را خرج دفن و کفن متوفی کرد و سرانجام از فرط طمع با متصدی دفن و کفن سر پرداخت همین مبلغ ناچیز جر و بحث راه انداخت تا توانست مبلغی در حدود دوازده شیلینگ و شش پنس (در حدود یکصد و سی ریال - مترجم) از او بعنوان نازشست دریافت کند «سدون» با این رفتار خود بالاخره سوء ظن خویشان «میس بارو» را بر انگیخت و آنها هم با مراجعه بمقامات مربوطه دستورنبش قبر را تحصیل کردند. معاینه امعاء و احشاء متوفی نشان داد که مقداری در حدود ۲ «گرین» زهر آرسنیک در معده او وجود دارد این مقدار خود دلالت داشت بر اینکه حد اقل در آخرین دو روز حیات متوفی



مقدار «گرین» آرسنیک با و خورانده بودند و این مقدار برای تسبیب سرگ مشارالیهها کافی بود. اصل اساسی محاکمه اثبات این موضوع بود که سم مزبور توسط «سدون» بمجنی علیها خورانده شده است.

ولی آیا اثبات این موضوع کار آسانی بود؟ تنها دلیل ارائه شده بدادگاه این بود که «ماجی سدون» دختر شانزده ساله «فردریک سدون» تعدادی کاغذهای مخصوص کشتن مگس که آغشته باین سم میباشد از یک داروساز خریداری کرده بوده. ولی مارشال هال بزودی بایک مانور ماهرانه عدم صحت این دلیل را ثابت کرد و با مواجه دادن دختر «سدون» با داروساز مورد ادعا نشان داد که هیچگونه سابقه آشنائی و یا برخورد میان آندو وجود ندارد و صورت نگرفته است دیگر هیچگونه دلیلی بر علیه متهمین وجود نداشت با کنار زدن کاغذهای مگس کش و عدم امکان استفاده از آنها بعنوان دلیل چنین برمیآید که بانو «سدون» در امر استعمال آرسنیک بهمان اندازه ممکن بود دست داشته باشد که احتمال دست داشتن شوهرش سیرفت بویژه که او نیز احياناً ممکن بود دستخوش فشار همان انگیزه ها شده باشد پس چرا «سدون» محکوم شد و زنش براثت حاصل کرد؟ پاسخ این سؤال در نفس خود قانون شهادت جنائی مصوبه سال ۱۸۹۸ مستتر است. این قانون راه را برای ادای شهادت «سدون» باز کرد و خود او مایل بادای شهادت بود. گفته میشود که «مارشال هال» با ادای شهادت موکل خود مخالفت کرده ولی «سدون» مرد سرسخت و خود خواهی بود و در مورد شایستگی و لیاقت خود با مقابله با پرسن آزمائی «رفیوس آیزاکس» اطمینان فوق العاده ای داشت و چنین وانمود میگردد که از اشتهاورد و استادی «آیزاکس» که در آن روزها بعنوان سبرزترین و کیل پرس آزما شناخته شده بود هرآسی بدل راه نمیداد. با این اعتقاد بی جا او بجایگاه شهود رفت و با دست خود زندگی خود را بباد فنا داد. اجرای قانون ۱۸۹۸ در عمل ثابت کرد که تسهیلات مصرحه در قانون مزبور هیچگاه برای زندانیانی که در کش وقوس آن قرار میگرفتند نفعی ببار نیاورد و اسم «سدون» همواره همزمان با عنوان قانون مورد بحث بمخیله اشخاص خطور میکند. اگر او خود با پای خویش بجایگاه شهود نمیرفت ممکن بود از بزه انتسابی براثت حاصل نماید زیرا هیچگونه دلیلی برای اثبات جرم منتسبه باو در دست نبود و همانطوریکه در بالا اشاره کردم برای تشخیص

اینکه از زن و شوهر کداسیک در مسموم کردن مجنی علیها دست داشتند هیچگونه دلیل قاطعی وجود نداشت. نظر من اینستکه او در هر حال ممکن بود محکومیت پیدا کند ولی با رفتن بجایگاه شهود او محکومیت خویش را مسجل ساخت.

پرس آزمائی «رفیوس آیزا کس» کاملترین صور متصوره عمل پرس - آزمائی بود. «آیزا کس» با رفتار خونسرد، آرام، قاطع و موشکاف خود خویشنداری کامل و روش نجیب و هتین خویش که در سراسر مدت پرس آزمائی هیچگونه نشانه ای از حمله و تحکم در کردار و گفتار خود بروز نداد، به «سدون» فرصت و مجال کامل داد تا شخصیت واقعی و باطنی خود را بروز دهد - در انظار همگان او بصورت مردی خودخواه و لجوج و سختگیر و پولدوست جلوه گر شد. اولین سؤال رفیوس آیزا کس بقدری معروفیت عمومیت یافته است که در سلسله نخستین سئوالی که «جان اینگلیس»<sup>(۱)</sup> رئیس سرشناس دانشکده حقوق لندن در هنگام دفاع از «مادلین اسمیت»<sup>(۲)</sup> طرح کرده در آمده و از طرف وکلاء بسیاری بصورت ضرب المثل مورد استفاده قرار گرفته است. اینگلیس نطق دفاعیه خود را با جمله زیر شروع کرد و گفتار او بعنوان بهترین نمونه نطق افتتاحیه دفاعیه بشمار میرود. او در جلوی جایگاه اعضاء هیئت منصفه ایستاده چنین آغاز سخن کرد. «آقایان محترم اعضاء هیئت منصفه اتهام منتسبه به متهم حاضر قتل عمد است و کیفر قتل عمد سرگ از طریق اعدام است. همین مقدمه کوتاه و ساده کافی است که بما نشان بدهد که چه واقعه شومی ما را رو در روی یکدیگر قرار داده است.»

رفیوس آیزا کس سخن خود را چنین آغاز کرد «آقای سدون» (او روی کلمه «آقا» تکیه مخصوصی نمود. - آری او با صدای آرام و مودب خود تکرار کرد آقای سدون آیا این درست است که خانم بارو از ماه ژوئیه ۱۹۱۱ تا ماه سپتامبر ۱۹۱۱ با شما در یکجا زندگی میکرد؟

«سدون» در جوابش گفت - بلی، درست است.

- آیا شما او را دوست میداشتید؟

۱ - John Inglis

۲ - Madeleine Smith

این سؤال « سدون » را غافلگیر کرد و سخت ناراحت نمود و از فرط ناراحتی سؤال « رفیوس » را پیش خود بار دیگر تکرار کرد. آیا من او را دوست میداشتم ؟ در پاسخ این سؤال او نمیتوانست آری بگوید زیرا اعضاء هیئت منصفه از اخلاق ناهنجار و مبکسریهای خانم « بارو » اطلاع کافی داشتند و نه میتوانست « نه » بگوید زیرا در آن صورت در تائید انگیزه هائیکه او را وادار به کشتن مجنی علیها کرد سخن میگفت. در عین ناراحتی او حضور ذهن خود را نشان داد و در جواب جواب سوال زیرکانه « آیزاکس » چنین گفت - هر چند او زنی نبود که کسی دوستش بدارد معذالک من نسبت به او خیلی علاقمند بودم .

پرس آزمائی « رفیوس » از سدون شش ساعت تمام بطول انجامید و هر چند طول مدت این پرس آزمائی زیادتر میشد بهمان اندازه بر دلایل مجرمیت « سدون » افزوده میگردد . بزهکاری « سدون » توسط شهود دادگاه نبود که کم کم داشت ثابت میشد بلکه این خود « سدون » بود که در پاسخ هائیکه به سئوالات « آیزاکس » میداد قدم بقدم گناهکاری خود را خویش ثابت میکرد اعضاء هیئت منصفه دیگر ابراز علاقه نمیکردند که بدانند آرسنیک از کجا و توسط چه کسی خریداری شده است و چه شخصی آنرا برای مسموم کردن خانم « بارو » بکار برده است . قدر مسلم این بود که علت مرگ خانم « بارو » آرسنیک بود و سدون در بکار بردن این زهر ذینفع بود و برای نیل به مقصود خود فرصت مناسب داشت انگیزه قتل بطور وضوح از میان تمام قرائن و امارات خود نمائی میکرد و وجود خود را از لابلای مسائل مالی بصورت آشکار نشان میداد . اندوخته چند هزار پوندی خانم « بارو » علت قتل او را توجیه میکرد و تصاحب این اندوخته از طرف « سدون » انگیزه غائی این جنایت را آشکار و هویدا میساخت . هنگامیکه « رفیوس » گفت که در بعد از ظهر مرگ خانم « بارو » او را در حال شمارش مسکوکات طلای متعلق به خانم نامبرده دیده اندر سدون سخت خشمگین شد و از کوره در رفت ولی معذک جلوبی زبان خود را نتوانست بگیرد و گفت « من تمام روز سکه ها را میشماردم » این پاسخ او حلقه طناب را بطور قابل رویت بدور گردن او تنگتر ساخت گواهی گواهان علیه « سدون » چندان جالب توجه نبود ولی پرس آزمائی « رفیوس » و جوابهای که « سدون » بسئوالات او میداد این یقین را در همه بوجود آورد که

او در اطراف چگونگی مرگ خانم « بارو » خیلی بیشتر از آنچه که اقرار و اعتراف کرده است میداند. مهارت و استادی رفیوس آیزاکس در نحوه طرح سئوالات بالاخره سدون را وادار کرد که بادت خود حکم محکومیت خود را مسجل نماید. «رفیوس» رشته سئوالات را یکی پس از دیگری بگردن « سدون » میانداخت و «سدون» مجبور بود که قدم بقدم بدنبال او راه برود.

گناه وبزه اغلب خود سبب بروز و آفتابی شدن خویش میشود چنانکه خود من هم این موضوع را در سال ۱۹۳۱ در حین محاکمه شخصی بنام « روز » (۱) بخوبی ثابت کردم.

« رفیوس آیزاکس » خیلی زود جرگه و کلاء را ترك گفت تا در سلک قضات جا بگیرد. صرفنظر از افتخارات فراوانی که او در عالم قضاوت و سیاست کسب کرد آنچه مسلم است خاطرات وابسته باو بیشتر بجهت موفقیت های درخشان او در دنیای وکالت در اذهان مردم باقی مانده است زیرا مردم او را پیوسته بعنوان وکیل سبرز و بزرگ بیاد میآورند و شخصیت او قدرت خیره کننده خود را از چشمه فیاض داد گاهها از جایگاه مخصوص و کلاء سیراب میکرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی